

پادشاهی بریتانیا

سرشناسه: هورنینگ، نیکول.
عنوان و نام پدیدآور: پادشاهی بریتانیا: از آغاز تا به امروز/نیکول هورنینگ؛ ترجمه پریسا صیادی؛ ویرایش
تحریریه انتشارات ققنوس.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص: مصور، نقشه.
فروست: مجموعه تاریخ جهان؛ ۸۶.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۲۴-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: [2020], *The British monarchy: the changing role of the royal family*,
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: از آغاز تا به امروز.
موضوع: پادشاهی — انگلستان — تاریخ
موضوع: Monarchy -- Great Britain -- History
موضوع: انگلستان — شاهان و فرمانروایان — سرگذشتنامه
موضوع: Great Britain -- Kings and rulers -- Biography
شناسه افزوده: صیادی، پریسا، ۱۳۵۸ -، مترجم
رده بندی کنگره: DA ۲۸/۱
رده بندی دیویی: ۹۴۱/۰۰۹۹
شماره کتاب شناسی ملی: ۸۸۳۳۹۳۲

مجموعهٔ تاریخ جهان - ۸۶

پادشاهی بریتانیا

از آغاز تا به امروز

نیکول هورنینگ

ترجمهٔ پریسا صیادی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The British Monarchy
The Changing Role of the Royal Family
Nicole Horning
Lucent Press, 2020



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

نیکول هورنینگ

پادشاهی بریتانیا

از آغاز تا به امروز

ترجمه پریسا صیادی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۲۴-۸

ISBN: 978-622-04-0424-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- رویدادهای مهم پادشاهی بریتانیا.....۶
- پیشگفتار: تعلق خاطر به سنت.....۹
۱. پادشاهی در انگلستان قرون وسطی.....۱۷
۲. جنگ گُل‌ها.....۳۱
۳. خاندان تودور.....۴۵
۴. خاندان استوارت.....۵۹
۵. خاندان هانور.....۷۳
۶. خاندان ساکس-کوبورگ-گوتا.....۸۳
- سخن پایانی: خاندان ویندزور.....۹۳
- یادداشت‌ها.....۱۰۹
- برای مطالعه بیشتر.....۱۱۳
- نمایه.....۱۱۵

رویدادهای مهم پادشاهی بریتانیا

۱۹۵۲

شاه جورج ششم پس از کناره‌گیری برادرش ادوارد هشتم به سلطنت می‌رسد.

با مرگ شاه جورج ششم، دخترش الیزابت ملکه می‌شود.



۱۹۳۶

شاه جورج پنجم نام خاندان سلطنتی را از ساکس-کوبورگ-گوتا به خاندان ویندزور تغییر می‌دهد.

شاه جورج پنجم بر تخت پادشاهی می‌نشیند.



۱۹۱۷

۱۹۱۰

با مرگ ملکه ویکتوریا سلطنت تقریباً شصت و چهارساله‌اش به پایان می‌رسد، رکوردی که تا زمان ملکه الیزابت دوم حفظ می‌شود.

ملکه ویکتوریا بر تخت سلطنت می‌نشیند. دوران سلطنت او به «عصر ویکتوریا» معروف می‌شود.



۱۹۰۱

۱۸۳۷

۱۹۸۱

۲۰۱۱

۲۰۱۳

۲۰۱۵

۲۰۱۷

۲۰۱۸

پرنس جورج نخستین فرزند
کیت میدلتون و پرنس ویلیام به
دنیا می‌آید.

پرنس ویلیام و کیت میدلتون در ۲۹
آوریل ازدواج می‌کنند.



پرنسس شارلوت دومین فرزند
کیت میدلتون و پرنس ویلیام در
ماه مه به دنیا می‌آید.

کیت میدلتون سومین فرزندش با نام لوئیس
آرتور چارلز را در ماه آوریل به دنیا می‌آورد.
در ماه مه پرنس هری با مگان مارکل ازدواج
می‌کند؛ در ماه اکتبر آن‌ها اعلام می‌کنند که در
انتظار تولد نخستین فرزندشان هستند، یعنی در
بهار ۲۰۱۹.

پرنس چارلز و لیدی دایانا اسپنسر با هم ازدواج
می‌کنند. آن‌ها صاحب دو فرزند می‌شوند: پرنس
ویلیام و پرنس هری.



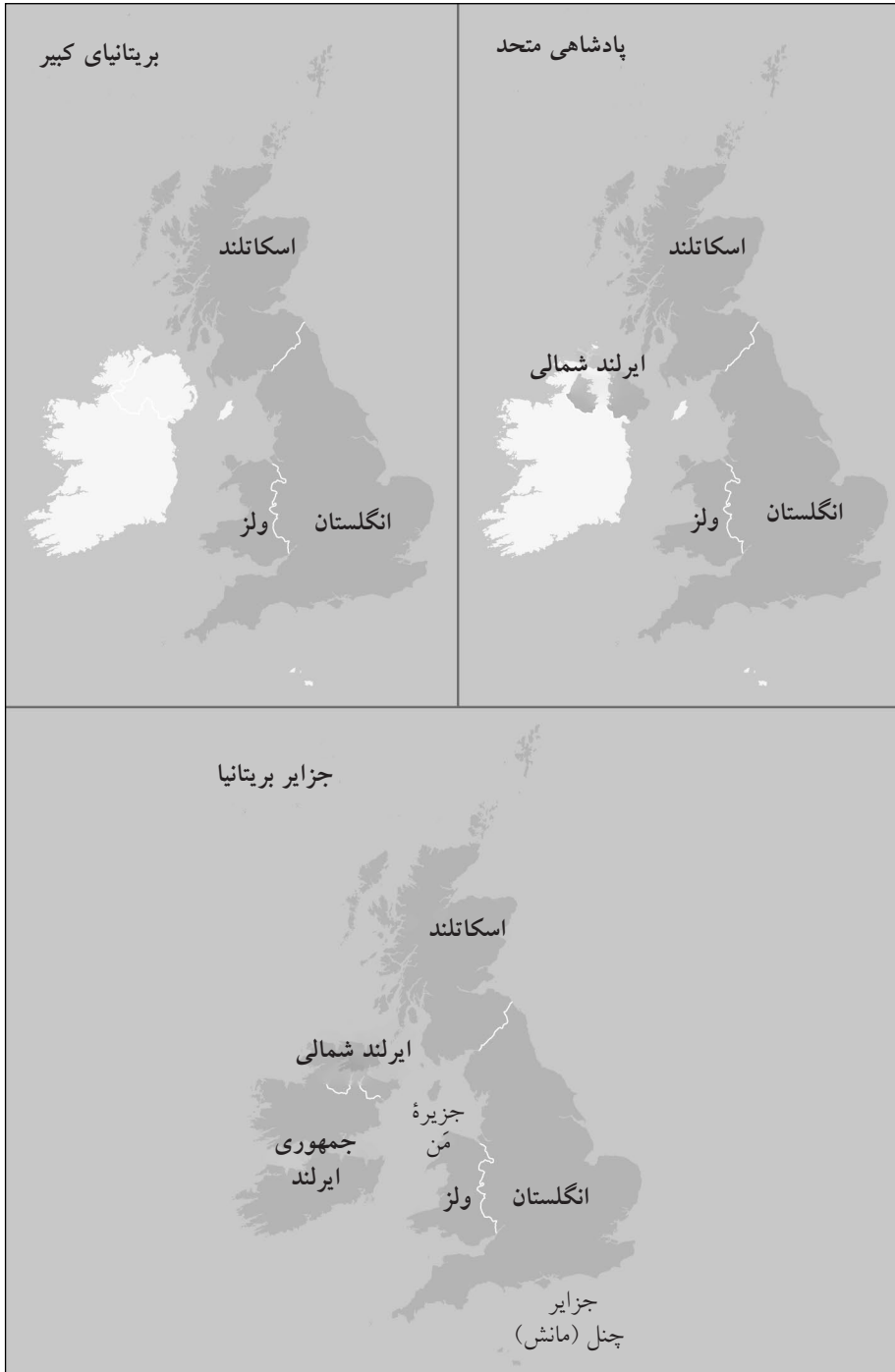
پیشگفتار

تعلق خاطر به سنت

سال‌هاست که اخبار مربوط به پادشاهی بریتانیا توجه مردم سراسر دنیا را به خود جلب کرده است. در سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۲۳ میلیون نفر در آمریکا از تلویزیون مراسم ازدواج پرنس ویلیام آرتور فیلیپ لوئیس با کاترین (معروف به کیت) میدلتون را تماشا کردند. چند سال بعد، در سال ۲۰۱۸، مراسم عروسی پرنس هنری («هری») چارلز آلبرت دیوید با مگان مارکل بیش از ۲۹ میلیون بیننده را فقط در آمریکا پای تلویزیون کشاند. پریننده بودن سریال‌های تلویزیونی‌ای مانند تاج نیز نشان می‌دهد این پادشاهی همچنان برای مردم جالب توجه است.

پیگیری اخبار مربوط به اعضای خانواده سلطنتی بریتانیا و کارهایشان فقط هوسی زودگذر و مربوط به دوره اخیر نیست. به گفته آریان چرنوک، استاد تاریخ دانشگاه بوستون، کنجکاوی آمریکاییان درباره وقایع پادشاهی بریتانیا «به حدود سال ۱۷۷۶ برمی‌گردد. تقریباً از زمانی که پیوندمان را با آن‌ها گسستیم، مجذوب — واقعاً شیفته — خانواده سلطنتی شدیم».^(۱) این علاقه در زمان رویدادهای مهم که اطلاع‌رسانی همگانی صورت می‌گیرد افزایش می‌یابد، مثلاً تولد فرزندان، مراسم ازدواج، مراسم تشییع جنازه، و تاج‌گذاری پادشاه جدید — مراسمی که طی آن پادشاه رسماً قدرت را به دست می‌گیرد.

مراسم تاج‌گذاری ملکه الیزابت دوم در سال ۱۹۵۳ سرآغاز توجه مردم به رویدادهای مربوط به خاندان سلطنتی و پیگیری اخبار مربوط به آن بود. مراسم او اولین رویداد از این دست بود که از تلویزیون پخش شد و ۲۷ میلیون نفر در سراسر پادشاهی متحد و میلیون‌ها نفر دیگر در سراسر جهان آن را از تلویزیون تماشا کردند. در این رویداد الیزابت به طور رسمی ملکه تاجدار پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی شد. تقریباً سی سال بعد، در سال ۱۹۸۱، مراسم عروسی پرنس چارلز فیلیپ آرتور جورج با لیدی دایانا اسپنسر یکی از پربیننده‌ترین رویدادهایی بود که در دهه ۱۹۸۰ از تلویزیون پخش



الیزابت دوم ملکهٔ پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی است. بریتانیای کبیر شامل اسکاتلند، انگلستان و ولز می‌شود.

شد. سپس در سال ۱۹۹۷ که دایانا در تصادف رانندگی درگذشت، خبر آن در صدر اخبار جهان قرار گرفت. حدود سی میلیون نفر در آمریکا مراسم تشییع جنازه او را از تلویزیون تماشا کردند. جف رودسکی، استادیار دانشکده روان‌شناسی در کالج میولنبرگ در التاون پنسیلوانیا، می‌گوید زندگی افراد قدرتمند و ثروتمند معمولاً برای عامه مردم جذاب است، اما کنجکاوی آمریکایی‌ها درباره پادشاهی بریتانیا عمیق‌تر از این‌هاست. او می‌گوید:

خاندان سلطنتی به امری مهم‌تر و اساسی‌تر اشاره دارد. نیاز به داشتن هویت به ما انگیزه می‌دهد و ما را به کاوش در گذشته‌مان برمی‌انگیزاند. آن‌ها به شیوه‌ای بسیار ساده و ملموس ما را به تاریخ و سنت پیوند می‌دهند. خانواده سلطنتی از لحاظ تاریخی سهم عمده‌ای در رویدادهای جهان داشته‌اند... در حالی که امروز دیگر مانند گذشته نقش تاریخی چندانی ندارند، اما پیگیری اصل و نسبشان تا حدودی راهی ساده برای پیوند ما به گذشته است. مردم اغلب دوست دارند درباره گذشته خیالبافی کنند و آن را رؤیایی ببینند، و چه چیزی رؤیایی‌تر از سرگذشت پادشاهان و ملکه‌ها.^(۲)

چرنوک می‌گوید خانواده سلطنتی جایگاه منحصر به فردی در سلسله مراتب اجتماعی دارد:

آن‌ها این نوع زندگی را خود انتخاب نکرده‌اند. به استثنای کسانی که با این خانواده وصلت می‌کنند، آن‌ها در این خانواده به دنیا می‌آیند و باید با این شرایط کنار بیایند، شرایطی که چندان راحت نیست. آن‌ها در دسته متفاوتی از افراد مشهور قرار می‌گیرند. جزو خاندان سلطنتی بودن تعهد و مسئولیتی به دنبال دارد که تا آخر عمر همراه آن‌هاست و آن‌ها باید در مسیر زندگی‌شان آن را بیاموزند.^(۳)

نظام القاب و عناوین

در حال حاضر حکومت بریتانیا مشروطه سلطنتی است. تصمیمات سیاسی را مقاماتی می‌گیرند که با رأی مردم انتخاب شده‌اند، با این‌که پادشاه یا ملکه در رأس حکومت قرار دارند، اما فقط با مشورت با پارلمان یا دیگر مقامات تصمیم‌گیری می‌کنند. نظام مشروطه بریتانیا نتیجه تغییراتی است که طی سالیان دراز رخ داده است. در گذشته پادشاه بالاترین مقام بود، اما نظام حکومتی به تدریج دموکراتیک‌تر شد.

در نظام پادشاهی، مقام پادشاه یا ملکه موروثی است، یعنی با تولد در خانواده سلطنتی این مقام به دست می‌آید. در این نظام موروثی اولویت با فرزند بزرگ است، و در نتیجه وارث تاج و تخت محسوب می‌شود. بنا بر سنتی دیرینه در بریتانیا، طی صدها سال بزرگ‌ترین پسر وارث تاج و تخت می‌شد، اما در حال حاضر بزرگ‌ترین فرزند — بدون توجه به جنسیت — وارث سلطنت می‌شود.



در نظام موروثی اولویت با فرزند بزرگ است. نفر بعدی در صف جانشینی تاج و تخت بریتانیا پرنس چارلز (دومین نفر از چپ) است، و پس از او پرنس ویلیام (دومین نفر از راست) نفر بعدی در صف جانشینی است.

اعضای خاندان سلطنتی عناوین سلطنتی هم دارند، که از طریق نظام القاب و عناوین به آن‌ها اعطا می‌شود. رسانه‌ها اغلب به اشتباه عنوان‌هایی مثل پادشاه، ملکه، پرنسس یا پرنس را به کار می‌برند. مثلاً عنوان درست کیت میدلتون دوشس کمبریج است، اما برخی به اشتباه او را «پرنسس کیت» می‌خوانند.

هر چهار فرزند ملکه الیزابت عنوان پرنس یا پرنسس دارند، اما بجز این، عناوین دیگری هم دارند. وقتی مردان خانواده سلطنتی ازدواج می‌کنند، معمولاً عناوین جدیدی به آن‌ها داده می‌شود. مثلاً ویلیام پس از ازدواج با کیت میدلتون عنوانش از والاحضرت همایونی پرنس ویلیام ولز به دوک کمبریج تغییر کرد. زمانی هم که هری با مگان مارکل وصلت کرد عنوان دوک ساسکس به او اعطا شد، و مگان دوشس ساسکس شد. والاترین جایگاه از آن ملکه یا پادشاه است. او اختیار دادن القابی مانند دوک، ارل، و دیگر القاب را به افراد دارد. بعد از پادشاه یا ملکه والاترین جایگاه از آن همسر اوست.

شخصی که با پادشاه ازدواج می‌کند ملکه خوانده می‌شود، اما اختیاراتی ندارد. با این حال به نظر می‌رسد وضعیت فیلیپ،^۱ همسر ملکه الیزابت، که در این سیستم به این جایگاه رسیده در این میان استثنا باشد. در پادشاهی متحد بریتانیا، مردی که با ملکه وصلت می‌کند لقب «همسر ملکه» به او داده می‌شود.

بعد از عنوان همسر ملکه والاترین عنوان پرنس و پرنسس است. پرنس یا پرنسس فرزند پادشاه یا ملکه است، به همین دلیل است که خطاب کردن کیت با عنوان پرنسس نادرست است، داشتن لقب پرنس یا پرنسس لازمه‌اش به دنیا آمدن در خانواده سلطنتی است. لیدی دایانا اسپنسر نیز به اشتباه پرنسس دایانا خوانده می‌شد — عنوان درست او دایانا پرنسس ولز بود. او پرنسس خطاب می‌شد، زیرا وقتی زنی با یکی از اعضای خاندان سلطنتی ازدواج می‌کند عنوان همسرش به او هم داده می‌شود.

سلسله مراتب القاب و عناوین اشرافی بعد از این دو عنوان یعنی شاه و ملکه آغاز می‌شود. والاترین جایگاه در این نظام دوک یا دوشس است. هری و ویلیام هر دو دوک هستند. دومین مرتبه در این نظام مارکی یا مارکیز است. این مقام متعلق به



دایانا (راست) و کیت (چپ) هر دو به اشتباه «پرنسس» خوانده می‌شوند. آن‌ها برای این که به‌طور رسمی پرنسس خوانده شوند، می‌بایست در خانواده سلطنتی به دنیا می‌آمدند.

۱. پرنس فیلیپ در ۹ آوریل ۲۰۲۱، دو ماه مانده به تولد صدسالگی‌اش، از دنیا رفت. — م.

نجیب‌زادگانی بود که در مناطق مرزی اسکاتلند و ولز صاحب زمین بودند. مرتبه بعدی در این سلسله مراتب ارل (برای آقایان) یا کنتس (برای خانم‌ها) است. این مقام و مرتبه عموماً از پدر به فرزند به ارث می‌رسد.

مرتبه بعدی در این نظام سلسله‌مراتبی ویگنت یا ویگنتس است. این عنوان معمولاً متعلق به فرزندان ارل است، بنابراین عنوانی موروثی است، اما گاهی هم اعطا می‌شود. پایین‌ترین مرتبه در این نظام القاب و عناوین بارون یا بارونس است، این عنوان هم معمولاً موروثی است.

مارکی‌ها، ارل‌ها، ویگنت‌ها و بارون‌ها را به جای عنوان کامل آن‌ها می‌توان «لرد» یا «لیدی» [بانو] خطاب کرد. به علاوه، یک شخص می‌تواند عناوین مختلفی داشته باشد. مثلاً عنوان کامل ویلیام، والاحضرت همایونی پرنس ویلیام آرتور فیلیپ لوئیس، دوک کمبریج، ارل استراترن، بارون کریکفرگس، شوالیه سلطنتی دلاور و دارنده بالاترین نشان سلطنتی گارتر [بند جوراب] است.

اختلاف نظرهای روزافزون

با این حال عضو خانواده سلطنتی بودن فقط در لقب و عنوان گرفتن خلاصه نمی‌شود. وقتی ملکه الیزابت نتواند شخصاً در جایی حضور پیدا کند، بستگان نزدیکش وظایف رسمی او را بر عهده می‌گیرند. این وظایف شامل شرکت در مراسم هم در داخل و هم خارج از کشور است؛ خانواده سلطنتی سالانه بیش از ۲,۰۰۰ مراسم و دیدار رسمی دارند. به علاوه، خانواده سلطنتی در سازمان‌های خیریه گوناگون فعالیت و همکاری دارند و از این طریق به دیگران کمک می‌کنند، سازمان‌هایی که هدفشان تأمین مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، کمک به حفظ و حمایت از محیط زیست، و نیز اموری از این قبیل است.

در حالی که پادشاهی در جامعه بریتانیا قدمتی چندصدساله دارد، اختلاف نظرهای روزافزونی وجود دارد بر سر این مسئله که آیا وجود پادشاهی در دنیای امروز ضرورت دارد یا اصلاً بودن چنین نهادی امری درست است. آن‌هایی که معتقدند این وضع باید تغییر کند دلایل مختلفی برای مخالفت با این نهاد دارند، از جمله آن‌که رهبر آن را مردم انتخاب نمی‌کنند.

همچنین فشار زیادی روی مردان و زنانی که با این خانواده وصلت می‌کنند وجود دارد و زندگی‌شان به سبب موقعیت جدید و مسئولیت‌هایشان به شکل قابل توجهی تغییر می‌کند. مثلاً وقتی مگان مارکل با پرنس هری ازدواج کرد شغل بازیگری را رها کرد.

مهم‌ترین دلیل مخالفت مردم با نظام پادشاهی به توزیع ثروت برمی‌گردد. در زمان بروز بحران مسکن و کاهش درآمدها، خانواده سلطنتی همچنان در کاخ زندگی می‌کنند و عروسی‌های مجلل و پرهزینه‌ای برگزار می‌کنند که هزینه آن را مالیات‌دهندگان تأمین می‌کنند. مثلاً هزینه مراسم عروسی ویلیام و کیت حدود ۳۴ میلیون دلار بود. نتیجه این نابرابری‌ها مخالفت بسیاری از مردم با پادشاهی، مظاهر آن، و نحوه هزینه کردن پول مالیات‌دهندگان است. اما گسستن از سنت دیرینه پادشاهی کاری دشوار است، و بسیاری از شهروندان بریتانیا برای جایگاه خانواده سلطنتی احترام قایل‌اند و نقش آن را در تاریخ کشورشان ارج می‌نهند.

پادشاهی در انگلستان قرون وسطی

تاریخ آغاز پادشاهی بریتانیا به دوره قرون وسطی و فرمانروایی آلفرد کبیر بازمی‌گردد، او در سال ۸۷۱ م پادشاه وسکس^۱ نامیده می‌شد. در روزگاری که وایکینگ‌ها به انگلستان یورش می‌آوردند، آلفرد لشکریانش را پیروزمندانه در برابر آن‌ها رهبری کرد و برای دفاع از سرزمینش در زمان جنگ تدابیری اندیشید، او به ساکنان این مناطق قطعه‌زمین‌هایی داد تا در زمان جنگ نقش مدافع را در آن‌جا داشته باشند. پادشاهی او از وسکس هم فراتر رفت و روزبه‌روز بر اهمیتش افزوده شد. آلفرد همچنین قانون‌هایی وضع کرد و تمهیداتی برای ترجمه کتاب‌هایی در زمینه فلسفه، تاریخ و جغرافیا اندیشید. بر اساس نوشته‌های وب‌سایت رسمی خانواده سلطنتی، پادشاهی آلفرد تأثیر بسزایی در بنیاد پادشاهی بریتانیا در سال‌های آینده داشت:

آلفرد با متوقف کردن پیشروی وایکینگ‌ها و تحکیم دستاوردهای سرزمینی‌اش آغازگر جریانی شد که جانشینانش سرانجام بر دیگر پادشاهان آنگلوساکسون سلطه یافتند؛ اتحاد و یکپارچگی نهایی انگلستان آنگلوساکسون به رهبری وسکس صورت گرفت.

این دستاوردها حاصل دفاع دلیرانه آلفرد در مقابل دشمن قدرتمندتر بود، در نتیجه صلح با وایکینگ‌ها و اصلاحات دوراندیشانه او در بازسازی وسکس و اقداماتی از این دست بود که آلفرد — و فقط او در میان همه پادشاهان و ملکه‌های انگلستان — به «کبیر» ملقب شد.^(۴)

مهاجمان وایکینگ

وایکینگ‌ها (مردمانی از کشورهای امروزی نروژ، سوئد و دانمارک) از دهه ۷۹۰ با گسیل هزاران نیروی چابک و سبکبار حملاتشان به انگلستان را شروع کردند. این تهاجمات سرانجام منجر به ایجاد مهاجرنشین‌های دائمی در این منطقه شد. در سال ۸۶۶ وایکینگ‌ها شهر یورک در انگلستان را تسخیر کردند و پادشاهی‌ای در نورتامبریا بنیاد

۱. Wessex: منطقه‌ای در جنوب‌غربی انگلستان. — م.



شاه الفرد تنها پادشاه بریتانیایی است که لقب «کبیر» گرفت.

گذاشتند، که ناحیه‌ای بزرگ‌تر در اطراف یورک بود. مناطق مرسیا و انگلیای شرقی نیز در معرض تهاجم قرار گرفتند و دانمارکی‌ها آن‌جا را اشغال کردند. آن‌ها در سال ۸۷۰ به وسکس حمله کردند. در این زمان وسکس آخرین پادشاهی مستقل آنگلوساکسون به شمار می‌آمد. آلفرد در سال ۸۷۱ در نبرد اشداون در برکشیر دانمارکی‌ها را شکست داد که رویدادی سرنوشت‌ساز به شمار می‌آمد و در آن سال پادشاه وسکس شد. آلفرد چند لشکرکشی موفقیت‌آمیز دیگر را علیه دانمارکی‌ها فرماندهی کرد که عاقبت به برقراری روابط دوستانه با آن‌ها ختم شد.

امروزه آلفرد نه فقط به سبب پیروزی‌اش در مقابل مهاجمان وایکینگ، بلکه به دلیل اداره کارآمد قلمروش، برقراری صلح با همسایگانش، و آغاز تلاش گسترده برای آموزش در یادها مانده است. آلفرد با دختر اشراف‌زاده‌ای از اهالی مرسیا ازدواج کرد، و نوّه او به نام اتلستن از سال ۹۲۴ تا ۹۲۷ در مقام پادشاه آنگلوساکسون‌ها حکمرانی کرد. اتلستن وسکس و مرسیا را در مقابل دانمارکی‌ها، که در انگلیای شرقی حکومت می‌کردند، متحد کرد. او خود را «پادشاه انگلستان» خواند و جانشینانش نیز قلمروهای پادشاهی انگلیای شرقی و نورتامبریا را تحت سیطره خود درآوردند. در همین زمان مهاجمان وایکینگ قلمروی را در بخش‌های شمالی فرانسه امروز فتح کردند و آن را نورماندی نامیدند.

در اواسط قرن یازدهم پادشاهان انگلستان کنترلشان را بر بخش جنوبی این جزیره که امروزه «بریتانیای کبیر» خوانده می‌شود استوار کردند. ادوارد، پادشاه انگلستان، پسر شاه اتلرد بدسگال (نوّه نوّه آلفرد) از همسر دومش اِما بود. اِما دختر رابرت اول، کنت نورماندی، بود. بنابراین ادوارد نیمه‌نورمان محسوب می‌شد، و در واقع بیشتر جوانی‌اش را در نورماندی گذرانده بود. او به خاطر اعتقادات ژرف دینی‌اش به «معترف» مشهور بود، و خود را متعهد به مسیحیت و گسترش کلیسای کاتولیک در قلمروش می‌دانست. اما ادوارد فرزندی نداشت، و وقتی پا به سن گذاشت، هارولد گادوینسون ارل وسکس و ویلیام دوک نورماندی شروع به نقشه کشیدن برای تصاحب تاج و تخت انگلستان بعد از مرگ ادوارد کردند.

جنگ بر سر تاج و تخت

با درگذشت ادوارد در ژانویه ۱۰۶۶، قدرتمندترین خانواده‌های انگلستان با هارولد پیمان وفاداری بستند، و او تقریباً بلافاصله تاج پادشاهی انگلستان را بر سر گذاشت. هارولد یکی از توانمندترین مشاوران ادوارد و قدرتمندترین فرمانده نظامی‌اش بود، و

بسیاری او را وارث برحق سلطنت می‌دانستند. اما از آن سو، ویلیام هم در نورماندی بیکار ننشسته بود و خود را برای گرفتن تاج و تخت آماده می‌کرد.

ادعای ویلیام فقط از سر قدرت‌طلبی نبود. او مدعی بود که وقتی ادوارد را در سال ۱۰۶۵ ملاقات کرده، پادشاه سالخورده به او اطمینان داده که بعد از مرگش او پادشاه خواهد شد. ویلیام هم مانند ادوارد با اِتلرد و اما خویشاوند بود؛ پدربزرگ ویلیام برادرِ اما بود. بنابراین ویلیام و ادوارد با هم خویشاوند بودند.

اما ویلیام پسر نامشروع روبر باشکوه، دوک نورماندی، بود. در زمان مرگ روبر در سال ۱۰۳۵ ویلیام فقط هفت هشت سال داشت. او وارث زمین‌های پدرش شد، و وقتی سی سالگی را پشت سر گذاشت فرماندهی جنگ آزموده بود که بسیاری از رقیبان محلی‌اش را شکست داده بود. وقتی هارولد خود را پادشاه خواند ویلیام برآشفت، اما مترصد فرصت مناسب ماند. او قصد داشت ادعایش برای تاج و تخت را مطرح کند، اما می‌خواست تا حد امکان با آمادگی وارد میدان مبارزه شود و تا فرارسیدن زمان مناسب منتظر ماند.

ویلیام سرانجام سپاه و ناوگانی برای حمله به انگلستان گرد آورد. در اکتبر ۱۰۶۶ در سواحل جنوبی انگلستان از کشتی پیاده شد و مقاومت اندکی را که وجود داشت در هم شکست. این خبر وقتی به گوش هارولد رسید که در شمال کشور داشت با وایکینگ‌های مهاجم می‌جنگید. هارولد بعد از شکست وایکینگ‌ها با سپاهیان‌ش روانه سواحل جنوبی شد، جایی که ویلیام منتظرش بود. در ۱۴ اکتبر هارولد و برادرانش در جنگ هیستینگر کشته شدند و بقیه سپاهیان هم پا به فرار گذاشتند. ویلیام و لشکریانش سفری طولانی به سوی لندن را آغاز کردند، مقاومت‌هایی را که در راه با آن مواجه شدند در هم شکستند و سپس ویلیام مدعی تاج و تخت شد. او در روز کریسمس ۱۰۶۶ تاج پادشاهی انگلستان را بر سر گذاشت. از آن زمان، سال ۱۰۶۶ «سال سه پادشاه» خوانده شد و ویلیام نورماندی به «ویلیام فاتح» معروف شد.

فرمانروایی ویلیام

ویلیام در طول دوران سلطنتش، از سال ۱۰۶۶ تا ۱۰۸۷، همزمان هم به تحکیم پایه‌های قدرتش در انگلستان پرداخت و هم بر نورماندی حکومت کرد. او شورش‌هایی را که در انگلستان برپا شده بود سرکوب کرد و زمین‌هایی را که از اشراف شکست‌خورده گرفته بود به بارون‌های نورماندی که در رسیدن به سلطنت یاری‌اش داده بودند بخشید. ویلیام برای محافظت از متحدانش در مقابل حملات شورشیان دیگر صدها دژ



ویلیام فاتح در کریسمس ۱۰۶۶ تاج گذاری کرد و اولین پادشاه نورمان انگلستان شد.



فرشینه بایو تقریباً ۱۰۰۰ سال قبل به دستور ویلیام درست شد. بخشی از این فرشینه در این جا نشان داده شده است.

چوبی در سراسر انگلستان ساخت. او زبان و رویه‌ها و سنت‌های سیاسی نورمان‌ها را به پادشاهی انگلستان تحمیل کرد و فرمان درست کردن فرشینه بایو را داد، که حمله او به انگلستان و پیروزی‌اش در هیستینگز را به تصویر می‌کشید. این فرشینه تا به امروز باقی است.

ویلیام در وصیت‌نامه‌اش بزرگ‌ترین پسرش روبر، دوک نورماندی، را به حکومت بخش فرانسوی قلمروش گمارد. از هنری، کوچک‌ترین پسرش، انتظار می‌رفت به کلیسا بپیوندد و از این رو از تحصیلات عالی برخوردار شد. ویلیام همچنین سستی اروپایی را در انگلستان رواج داد، آن هم موقعی بود که وارثی برای سلطنت بخش انگلیسی قلمروش در نظر گرفت: دومین پسرش، که او هم ویلیام نام داشت.

ویلیام دوم پس از مرگ پدرش در سال ۱۰۸۷ به پادشاهی رسید و در پی تحکیم قدرتش در انگلستان برآمد، اما متحدان پدرش از او حمایت چندانی نکردند. آن‌ها در قبال حمایت از ویلیام فاتح زمین‌هایی در انگلستان به دست آورده بودند و در نورماندی هم صاحب املاک و مستغلاتی بودند.

روابط ویلیام و برادرش روبر شکرآب بود، و وقتی بارون‌های نورمان در انگلستان علیه ویلیام شورش کردند، روبر در فرانسه ماند و هیچ اقدامی برای کمک به برادرش

نکرد. ویلیام بدون کمک روبر بر این مشکل غلبه کرد و شورشیان را شکست داد. او همچنین با رهبران اسکاتلند در شمال و رهبران ولز در غرب صلح کرد. برخی مورخان معتقد بودند مرگ ویلیام دوم در حادثه شکار در سال ۱۱۰۰ نقشه برادر کوچک‌ترش هنری برای از سر راه برداشتن او بوده، چرا که او هم در همان زمان در آن نواحی در حال شکار بوده است. مورخان از این رو به این نتیجه رسیده‌اند که هنری بوده، و نه برادر بزرگ‌ترش روبر، که تخت سلطنت را تصاحب کرد. ویلیام دوم کهنه‌سربازی کارکشته و مدیری کارآمد بود، اما برادرش هنری در تثبیت حکومت نورمان‌ها در انگلستان در طول سی و پنج سال بعدی از برادر و پدرش پیشی گرفت.

سلطنت هنری اول

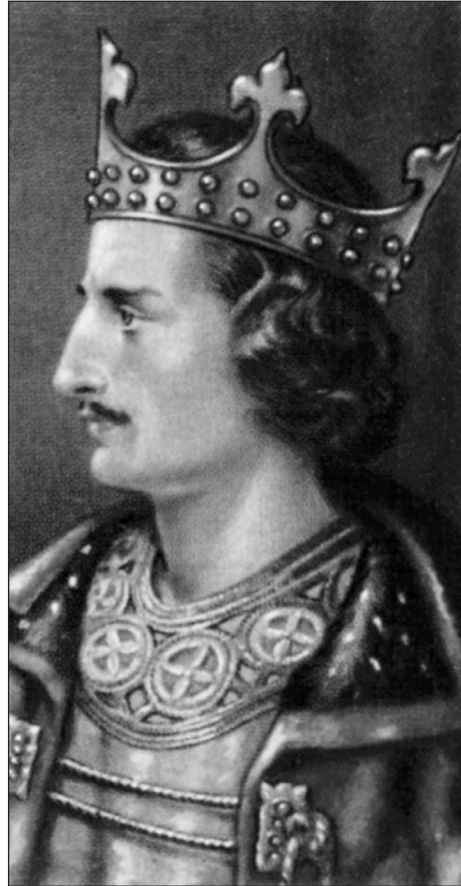
در سال ۱۰۹۶ دوک روبر به اولین جنگ صلیبی پیوست. صلیبی‌ها نیروهای نظامی‌ای بودند که کلیسا برای بازپس‌گیری بیت‌المقدس و سرزمین مقدس از دست مسلمانانی که در آن‌جا زندگی می‌کردند سازماندهی کرده بود. در همین سال، چهار سال قبل از مرگ ویلیام دوم، دوک روبر نورماندی را به ویلیام برگرداند تا در غیاب او آن‌جا را اداره کند. پس از مرگ ویلیام، به انگلستان خبر رسید که روبر در حال بازگشت از جنگ صلیبی است. شورایی از بارون‌های برجسته به سرعت تشکیل شد و هنری را به جانشینی ویلیام برگزید، تا حدی به این دلیل که روبر در نورماندی کفایت چندانی از خود در امر فرمانروایی نشان نداده بود. پس از آن‌که روبر در بازپس‌گیری قدرت از هنری ناکام ماند، توافقی صورت گرفت مبنی بر این‌که هنری

هیئت تحقیق و تفحص ویلیام

ویلیام فاتح نوزده سال پس از رسیدن به قدرت، در کریسمس ۱۰۸۵، هیئت‌هایی را برای تحقیق و تفحص به سراسر انگلستان فرستاد تا اطلاعاتی درباره قلمرو پادشاهی جمع‌آوری کنند. آن‌ها دستور داشتند دریابند چه کسی صاحب زمین است، چه کسی روی آن زمین زندگی می‌کند، چه ملکی روی آن ساخته شده، ارزشش چقدر است، و چقدر عایدات دارد.

طرح تحقیق و تفحص ویلیام ۱۰,۰۰۰ نفر و ۱۳,۴۱۸ محل را در بر می‌گرفت. (شهرهای اصلی یعنی لندن و وینچستر شامل این طرح نبودند). نتایج این تحقیقات در سپتامبر ۱۰۸۶ در اختیار او قرار داده شد. قرن‌ها بعد این تحقیق و بررسی به «کتاب مساحی» معروف شد. این گزارش مکتوب سند رسمی پادشاهی انگلستان به شمار می‌رفت و قابل تجدیدنظر نبود.

مستمری سالیانه‌ای به روبر پیردازد و در ازای آن تا آخر عمرش پادشاه انگلستان بماند. هنری اول با برقراری روابط دوستانه با کلیسای کاتولیک جایگاهش را در قدرت تثبیت کرد. حمایت کلیسا امری حیاتی بود، زیرا کلیسا به اندازهٔ — و شاید هم بیشتر از — پادشاهان اروپا قدرت داشت. پیامی مبنی بر تأیید یا مخالفت پاپ در رم عموماً تعیین می‌کرد چه کسی پادشاه شود و پادشاه بماند. هنری همچنین با ازدواج با ماتیلدای اسکاتلندی، دختر شاه مَلْکُم سوم، به اتحاد سیاسی مهمی دست یافت. آن‌ها ازدواج موفقی داشتند، چرا که در زمان‌هایی که هنری برای رسیدگی به مسائل مربوط به نورمان‌ها به فرانسه سفر می‌کرد، که بسیار هم اتفاق می‌افتاد، ماتیلدا در نبود او در ادارهٔ انگلستان از خود کفایت و لیاقت زیادی نشان می‌داد. آن‌ها صاحب دو دختر و دو پسر بودند، و هنری با ترتیب دادن ازدواج‌هایی بنا بر مصلحت‌های سیاسی برای دو فرزند



ناکامی هنری اول در زمان حیاتش در تعیین جانشینی مناسب منجر به اختلافاتی دربارهٔ جانشینی پس از او شد.

بزرگش پیوندهای محکمی با خانواده‌های حاکم در اروپا برقرار کرد.

موفقیت‌های سیاسی و نظامی هنری جایگاه او را تا سال ۱۱۲۰ تثبیت کرده بود، اما در این زمان واقعهٔ غمباری روی داد و او دو پسر بزرگش ویلیام و ریچارد را از دست داد، آن‌ها سوار کشتی‌ای بودند که کمی پس از آن‌که نورماندی را به مقصد انگلستان ترک کرد غرق شد. هنری دخترش ماتیلدا را به جانشینی خود برگزید، اما بارون‌های انگلیسی در مقابل این تصمیم که زنی بر آن‌ها فرمانروایی کند مقاومت کردند. مانع دیگر بر سر راه جانشینی ماتیلدا این بود که او با جفری پنجم، کنت آنژو، ملقب به «پلانتاژنه»، ازدواج کرده بود، به این دلیل این لقب را به او داده بودند که همواره کلاهش را با شاخه‌ای

از گیاه پر طاوسی مزین می‌کرد که به زبان لاتینی «پلانتا ژنیستا» خوانده می‌شد. بخش فرانسوی آنژو اغلب با نورمان‌ها در جنگ بودند، و بارون‌ها زیر بار پذیرش پادشاهی جفری پلانتاژنه نمی‌رفتند.

هنری اول در سال ۱۱۳۵ درگذشت. او صلح را در انگلستان به مدت سی سال حفظ کرده بود، اما وارثی تعیین نکرد که سران کشور با پادشاهی‌اش موافق باشند. از آن‌جا که ماتیلدا و جفری از خیر سلطنت گذشته بودند، خواهرزادهٔ هنری به نام استیون تخت پادشاهی را تصاحب کرد.

کنت استیون

کنت استیون از بولونی نوهٔ دختری ویلیام فاتح و خواهرزادهٔ محبوب هنری اول بود. وقتی دایی‌اش فوت کرد، استیون به لندن رفت و خیلی زود حمایت مردم پایتخت را به دست آورد. استیون کمتر از سه هفته پس از مرگ هنری اول تاج پادشاهی بر سر گذاشت. این رویدادها به حدی سریع پیش رفت که بارون‌ها را غافلگیر کرد، اما سرانجام او را در مقام پادشاه انگلستان و دوک نورماندی به رسمیت شناختند.

استیون در میان مردم محبوبیت یافت، او پادشاهی جدی اما منصف بود. در سال ۱۱۳۹ ماتیلدا به همراه برادر ناتنی‌اش رابرت که دوک گلاستر بود برضد استیون شوریدند. ماتیلدا و رابرت از فرانسه به انگلستان لشکر کشیدند که منجر به جنگ داخلی و به اسارت درآمدن استیون و زندانی شدن او در فوریهٔ ۱۱۴۱ شد. ماتیلدا پشتیبانی بارون‌های مهم و سراسقف بانفوذ وینچستر را به دست آورد، و «بانوی انگلستان» خوانده شد. او با این‌که هیچ‌گاه تاج بر سر نگذاشت، فرمانروای انگلستان به شمار می‌آمد. اما کمی بعد به دلیل تحمیل مالیات‌های سنگین بر اشراف و اهالی لندن به شخصیتی منفور تبدیل شد. ملکهٔ سابق، همسر استیون، که او هم ماتیلدا نام داشت، به حمایت از همسرش برخاست و بانوی انگلستان از لندن رانده شد. استیون از زندان آزاد شد و در نوامبر ۱۱۴۱ دوباره به سلطنت بازگشت.

اما مشکلات استیون تمامی نداشت. حامیان و وفاداران به ماتیلدا و رابرت طی هشت سال بعدی همچنان برای فرمانروایی استیون دردرساز بودند. رابرت در سال ۱۱۴۷ درگذشت و ماتیلدا در سال ۱۱۴۸ به آنژو رفت و دیگر هیچ‌گاه بازنگشت. با این حال جنگ داخلی به صورت زد و خورد‌های پراکنده تا اواخر سال ۱۱۴۹ ادامه داشت. ضربهٔ نهایی به سلطنت استیون در سال ۱۱۵۳ وارد شد وقتی بزرگ‌ترین پسرش یوستیس را از دست داد. هنری از خاندان آنژو، پسر ماتیلدا و جفری پلانتاژنه، با

سپاهی عازم انگلستان شد تا استیون را مجبور کند ادعایش را برای پادشاهی به رسمیت بشناسد. استیون طی «پیمان والینگفورد» هنری را وارث و جانشین خود اعلام کرد. استیون کمتر از یک سال بعد درگذشت.

سلطنت خاندان آنژو

پس از درگذشت استیون، هنری از خاندان آنژو با عنوان هنری دوم بر تخت نشست. او سلسله آنژو را بنیان گذاشت که به مدت ۳۰۰ سال بر انگلستان فرمانروایی کردند. هنری دوم که از سال ۱۱۵۴ تا ۱۱۸۹ بر انگلستان حکومت کرد پیش از آن فرمانروای بخش مهمی از فرانسه بود. او بر ایالت‌های آنژو، ماین و نورماندی فرمان می‌راند و بعد از ازدواج با الئونور از اهالی آکیتن، آن سرزمین نیز به قلمرو فرمانروایی‌اش افزوده شد. قلمرو آنژون (سرزمین‌هایی که زیر فرمانروایی خاندان آنژو بود) از مرز اسکاتلند در شمال تا رشته‌کوه‌های پیرنه در جنوب (جایی که امروز مرز بین فرانسه و اسپانیاست) در جنوب امتداد داشت.

هنری در دوران سلطنتش بسیاری از قلعه‌هایی را که در طول جنگ داخلی ساخته شده بودند ویران کرد تا مبادا به پایگاه دشمنانش تبدیل و برای سلطنت او دردسرساز شوند. او همچنین قوانین جدیدی وضع کرد. همه دادگاه‌های محلی، که بارون‌های زمیندار اداره‌اش می‌کردند، زیر نظر دادگاه مرکزی جدیدی قرار گرفتند که مشخصه آن داشتن هیئت‌منصفه بود.

به محض آن‌که چهار پسر باقیمانده هنری و الئونور بزرگ شدند و در پی کسب موقعیت و جایگاهی در امپراتوری برآمدند، بلندپروازی‌شان به بازی سیاسی پیچیده‌ای بین آن‌ها و والدینشان تبدیل شد که در نتیجه آن هنری همسرش الئونور را در سال ۱۱۶۷ از دربار تبعید کرد، و او فقط اجازه داشت در دیدارهای رسمی و مراسم‌ها و جشن‌ها فرزندان‌شان را ببیند.

هنری ابتدا قصد داشت امپراتوری‌اش را میان پسرانش تقسیم کند، اما تقدیر چیز دیگری رقم زد و تدابیر و تصمیم‌هایش را بی‌اثر ساخت. نخستین پسر او در همان کودکی فوت کرد؛ دومین پسرش به نام هنری (معروف به «پادشاه جوان» در زمان ولیعهدی) در بیست و هشت سالگی درگذشت؛ و سومین پسرش جفری در سال ۱۱۸۶ در بیست و هفت سالگی در حادثه‌ای کشته شد. بعد از این اتفاقات فقط ریچارد و جان باقی ماندند. ریچارد، پسر بزرگ‌تر، نورچشمی الئونور بود، و جان عزیزکرده هنری. ریچارد با فیلیپ دوم پادشاه فرانسه متحد شد تا به سرزمین‌های فرانسوی هنری حمله

کنند، اما هنری که در این زمان پنجاه و شش ساله بود توان جنگیدن نداشت. دو پادشاه در ۴ ژوئیه ۱۱۸۹ صلح کردند و هنری ناچار شد سرزمین‌های مورد مناقشه را به او واگذار کند و ریچارد را به عنوان وارث خود به رسمیت بشناسد. هنری زمانی که پی برد پسرش جان هم به فیلیپ کمک کرده قلبش شکست. او دو روز بعد دق کرد و مرد.

ریچارد شیردل

ریچارد پس از مرگ پدرش در ۶ ژوئیه ۱۱۸۹ بر تخت نشست. او همچون شوالیه‌ها آموزش دیده بود و عاشق شور و هیجان مسابقه بود، مسابقاتی که در آن مردان قدرت و مهارت خود را در استفاده از سلاح‌های مختلف مثل شمشیر و نیزه در نبردی تن‌به‌تن به آزمون می‌گذاشتند. او قبل از رسیدن به پادشاهی با شرکت در لشکرکشی‌های نظامی گوناگون به عنوان جنگجویی ماهر شهرتی به هم زده بود.

ریچارد از سال ۱۱۸۹ تا ۱۱۹۹ پادشاه بود، اما فقط شش ماه از دوران پادشاهی‌اش را در انگلستان گذراند. او در دسامبر ۱۱۸۹ عازم جنگ صلیبی سوم شد و در سال ۱۱۹۱ به سرزمین مقدس رسید. رفتارهای او باعث رنجش بسیاری از نجیب‌زادگان حاضر در جنگ‌های صلیبی شد، از جمله یکی از متحدانش، لئوپولد پنجم، دوک اتریش. سپاهیان ریچارد با کمک سربازان لئوپولد و فرانسوی‌ها محاصره دوساله شهر عکا را شکستند اما نتوانستند بیت‌المقدس را از دست سپاهیان مسلمان آن‌جا بگیرند. انگلستان، اتریش و فرانسه هر یک شهر عکا را از آن خود می‌دانستند، اما ریچارد همه پرچم‌های لئوپولد را در سراسر شهر پایین کشیده بود. لئوپولد با خشم و آزرده‌گی به اروپا بازگشت. ریچارد روزبه‌روز بر شهرتش افزوده می‌شد، چرا که جنگجویی بی‌باک و فرماندهی خلاق بود، و همین ویژگی لقب «شیردل» را برای او به ارمغان آورد.

اما در سال ۱۱۹۲ کشتی او و همراهانش در سواحل دریای آدریاتیک (جایی بین ایتالیا و بالکان امروز) غرق شد و آن‌ها ناگزیر شدند برای رسیدن به خانه سفری طولانی را با پای پیاده در اروپا آغاز کنند. اما به محض آن‌که پایشان به قلمرو لئوپولد رسید گرفتار شدند؛ ریچارد به مدت پانزده ماه زندانی شد چرا که خزانه‌داری‌اش حاضر نبود فدیة هنگفتی را که برای آزادی‌اش درخواست شده بود بپردازد. ریچارد سرانجام در مارس ۱۱۹۴ به انگلستان بازگشت. در آن‌جا پی برد که برادرش جان، که اداره قلمروهای فرانسوی را بر عهده داشت، بخش‌هایی از نورماندی را به فیلیپ دوم واگذار کرده است. ریچارد پنج سال بعدی را در فرانسه به جنگ برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته پرداخت و بر اثر جراحات‌هایی که در زد و خوردی بی‌اهمیت برداشته بود در آوریل ۱۱۹۹ درگذشت.

امروزه افسانه‌های زیادی درباره‌ی توانایی‌های ریچارد در میدان جنگ بر سر زبان‌هاست، اما مورخان درباره‌ی کاردانی او در اداره‌ی کشور همچنان بحث و اختلاف نظر دارند. جان گیلینگم می‌نویسد: «ریچارد با معیارهای زمان خودش پادشاهی ایدئال بود، بزرگ‌ترین کارش شرکت در جنگ‌های صلیبی و دفاع از سرزمین اجدادی‌اش بود.» گیلینگم او را «لردی سخاوتمند و سیاستمداری زیرک» می‌داند.^(۵) اما مورخ دیگری به نام مایک اشلی می‌نویسد که ریچارد «پادشاهی بسیار مغرور و زودخشم و بدطینت بود که از وجدان بویی نبرده بود ... او جنگجویی بی‌نظیر ... اما در سایر امور آدمی به‌دردنخور بود».^(۶)

جان اول

ریچارد پسری نداشت، و بعد از مرگش سلطنت به برادرش جان رسید که کوچک‌ترین و آخرین پسر در قید حیات هنری دوم و الئونور د'آکیتن بود. جان از سال ۱۱۹۹ تا ۱۲۱۶ سلطنت کرد، لقب او «لکلند» [بی‌زمین] بود، چرا که پدرش پیش از به دنیا آمدن او قلمروش را بین دیگر پسرانش تقسیم کرده بود. جان وقتی به پادشاهی رسید تقریباً ده سال پیاپی را به لشکرکشی برای حفظ قلمروهای آنزون در مقابل توسعه‌طلبی فرانسوی‌ها پرداخت. جان برای تأمین هزینه‌ی این جنگ‌ها مالیات‌های سنگینی بر اشراف تحمیل کرد. سنگین‌ترین این مالیات‌ها مالیاتی بود که بارون‌ها در عوض نرفتن به جنگ می‌بایست می‌پرداختند. جان طی شانزده سال یازده بار این مالیات را وضع کرد، و پس از مدت کوتاهی پرداخت این نوع مالیات نشان وفاداری بارون‌ها به پادشاه قلمداد شد. در سال ۱۲۱۴ مالیات‌ها و شکست‌های نظامی کاسه‌ی صبر اشراف‌زادگان را لبریز کرد. شکست سنگین در فرانسه در ماه ژوئیه و از دست دادن سرزمین‌های بیشتر موجب شورش علنی بارون‌های انگلیسی در مه ۱۲۱۵ شد. لندن کمی بعد به دست شورشیان افتاد، و در ۱۵ ژوئن جان در شهر کوچک رانیمید با بارون‌ها برای مذاکره صلح دیدار کرد. او در آن‌جا سندی را امضا کرد که در تاریخ به «منشور بزرگ» یا اسم رایج‌تر لاتینی آن «ماگنا کارتا» معروف شد. در این منشور امتیازها و حقوق ویژه‌ای برای پادشاه و بارون‌ها در نظر گرفته شد، و به پایه و اساسی برای حقوق افراد زیر نظر حکومت تبدیل شد.

با این حال بعد از مدت کوتاهی بار دیگر جنگ داخلی درگرفت چرا که جان شرایطی را که در منشور آمده بود زیر پا گذاشت و حکومت بیدادگرانه خود را از سر گرفت. شورشیان جان را تا شرق انگلستان تعقیب کردند و در طول این تعقیب و گریز بیماری اسهال خون‌اش تشدید شد و در ۱۸ اکتبر ۱۲۱۶ درگذشت، و پسرش

هنری پس از او بر تخت نشست. در این زمان جان چهل و شش سال و هنری تازه نه سال داشت.

هنری سوم پادشاه خردسال

نه سالگی برای قبول مسئولیت پادشاهی و به قدرت رسیدن سن کمی است، به ویژه آن که کشور در میانه جنگ داخلی هم باشد. به سبب کم سن بودن هنری سوم شورای نیابت سلطنت (گروهی از مشاوران) برای او تعیین شد که به نمایندگی از پادشاه اداره کشور را به عهده داشتند و با موفقیت به جنگ داخلی پایان دادند.

در سال ۱۲۳۴ هنری سوم به سنی رسید که می توانست اداره کشور را شخصاً به عهده بگیرد، اما او به اندازه مشاورانش باکفایت و کاردان نبود. میان هنری و اشراف زادگان تنش هایی وجود داشت، به ویژه بر سر نفوذی که برخی از خویشاوندان هنری در اداره حکومت داشتند. مثلاً در سال ۱۲۴۲ برادران ناتنی اش او را درگیر لشکرکشی پرهزینه ای کردند. سپس در سال ۱۲۵۸ درافتادنش با پاپ (مقام پاپ) خطر تکفیر شدن یا طرد شدنش از کلیسای کاتولیک را در پی داشت چرا که تعهدات مالی اش در قبال پاپ را زیر پا گذاشته بود. به همین دلیل بارون ها شورایی پانزده نفره انتخاب کردند «تا به پادشاه مشاوره بدهند و اداره کل کشور را زیر نظر داشته باشند. قرار شد پارلمان سالی سه بار نشست برگزار کند و در مخارج شاه و ملکه هم بازرگری هایی صورت بگیرد».^(۷) اما در سال ۱۲۶۱ که بارون ها با یکدیگر درگیر شدند، هنری از این

منشور بزرگ: ماگنا کارتا

ماگنا کارتا، که جان اول در سال ۱۲۱۵ زیرش را امضا کرد، به منظور محدود کردن اختیارات پادشاه بود. بارون ها جان را مجبور کردند این سند را امضا کند، چرا که فکر می کردند او پا را از حوزه اختیارات سلطنتی فراتر گذاشته است. آن ها قصدشان این بود که اختیارات پادشاه را در وضع مالیات محدود کنند، کاری کنند که جان به آداب و رسوم و قوانین سنتی انگلستان احترام بگذارد، و کمیته ای را که برای نظارت بر رعایت مفاد این منشور تعیین شده بود به رسمیت بشناسد. در طول قرن های بعدی، ماگنا کارتا نمونه بارز این اندیشه بوده که هم فرمانروایان و هم فرمانبرداران باید از قانون پیروی کنند. مفاد آن شامل مواردی است که حتی در قوانین امروزی هم وجود دارد، مثل ممنوعیت زندانی شدن غیرقانونی، حق محاکمه سریع، و حق محاکمه با حضور هیئت منصفه.



کلیسای وست‌مینستر در لندن در دوران سلطنت هنری سوم بازسازی شد. این کلیسا محل سنتی تاج‌گذاری پادشاهان بریتانیاست.

فرصت استفاده کرد و اعلام کرد که دیگر از بیانیه‌های شورا حمایت نمی‌کند. سه سال بعد، سیمون دِ مانتفرت، بارونی که مخالف هنری بود، شورش علیه او برپا کرد. او در آوریل ۱۲۶۴ هنری و بزرگ‌ترین پسر او به نام ادوارد را به اسارت درآورد، و سپس تا زمانی که در نبرد با ادوارد در اوت ۱۲۶۵ کشته شد بر انگلستان فرمانروایی کرد. از این پس هنری تا زمان مرگش در سال ۱۲۷۲ اداره حکومت را به ادوارد سپرد. پس از مرگ هنری، ادوارد در سی و سه‌سالگی با نام ادوارد اول تاج‌گذاری کرد. هرچند هنری سوم در دوران سلطنتش فرمانروای چندان باکفایتی نبود، آثاری از آن دوران هنوز تا به امروز دیده می‌شود. مثلاً او هزینه بازسازی کلیسای وست‌مینستر به سبک گوتیک را تأمین کرد، و خودش هم در همان‌جا به خاک سپرده شد. پیتر اِرل مورخ می‌نویسد: «شاید ما به پادشاهان جنگجوی خود خیلی بیشتر مباحثات و افتخار می‌کنیم تا پادشاهانی مثل هنری سوم که انگلستان را به کشوری متمدن‌تر تبدیل کردند.»^(۸)